فلسفه آفرینش شرور و ناگواری‌ها

گفت‌وگو با استاد محمد فنائی اشکوری

آنچه از طرف خدا به ما می‌رسد، شر نیست؛ بلکه سراسر خیر است. عذاب اخروی حاصل رفتارهای نادرست خود ماست. خداوند به ما عقل و اختیار داده و از طریق انبیاء علیهم‌السلام هدایت کرده که بتوانیم، به رستگاری و سعادت ابدی نائل شویم؛ اما اگر خودمان با دنباله‌روی از هوا و هوس راه شقاوت و بدبختی را دنبال می‌کنیم، باید خود را ملامت کنیم نه خدا را؛ همان‌طور که مجرمان را ملامت می‌کنیم؛ اما رنج‌های ناخواسته‌ای که در دنیا متحمل می‌شویم، در تحلیل نهایی و از نگاه توحیدی می‌توانند، در سعادت ابدی ما اثر مثبت و سازنده داشته باشند. این قانون عالم است که گنج، بی‌رنج به‌دست نمی‌آید. رنج گرچه نامطلوب است؛ اما اگر انسان بتواند رنجش را در مسیر رسیدن به گنج قرار دهد، آن رنج نیز نعمت خواهد بود.

متن پیش رو پاسخ های استاد محمد فنائی اشکوری، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس‌سره است، به سؤالاتی در باره «فلسفه آفرینش، شرور و ناگواری‌ها» که در کتاب «تفکر فلسفی» چاپ و منتشر گردیده است.

● ۱. چرا خدا ما را آفرید؟ ما از اینکه خدا ما را آفریده، به خداوند معترض هستیم. خداوند چرا با ما مشورت نکرد؟ او بدون رضایت ما، ما را آفرید. اگر با ما مشورت می‌کرد، ما راضی به آفرینش نبودیم. حالا هم که ما را آفریده، به ما اجازه پایان دادن به زندگی را نمی‌دهد و برای خودکشی، ما را مجازات می‌کند. مگر نباید اختیار ما دست خودمان باشد؟ این همه تحمیل و سلب آزادی چگونه با خدای حکیم و عادل و خیرخواه می‌سازد؟

به نظر شما چه زمانی باید خداوند درباره آفرینش ما، با ما مشورت می‌کرد؟ پیش از خلقت ما یا پس از خلقت ما؟ آیا حالت سومی هم ممکن است؟ روشن است که حالت سومی ممکن نیست. پس باید یا پیش از خلقت ما و یا پس از خلقت ما، با ما مشورت می‌کرد؛ اما روشن است که مشورت در هر دو حالت غیرممکن است. پیش از خلقت، ما نبودیم تا با ما مشورت کند. مگر با معدوم می‌توان مشورت کرد؟ پس از آفریدن شما هم مشورت درباره آفریدن شما غیرممکن و بی‌معناست؛ چون شما را آفریده و کار تمام شده است.

ممکن است بگویید حالا که ما هستیم و به ادامه حیات‌مان راضی نیستیم، خدا ما را نابود کند. پاسخ این است که اولاً هیچ انسان عاقلی به نابودی خود راضی نیست و تمام مردم شب و روز برای ادامه حیات و حفظ حیات‌شان می‌دوند و با عوامل مزاحم حیات مبارزه می‌کنند. اگر کسی به شما حمله‌ور شود، شما از خود با تمام وجود دفاع می‌کنید و از خطرها فرار می‌کنید. پس معلوم می‌شود، راضی نیستید حیات‌تان پایان یابد. افرادی که خودکشی می‌کنند، به تصدیق همه روان‌شناسان در شرایط عادی سلامت روحی و روانی نیستند و بیمارند و آنها که پس از اقدام به خودکشی، موفق نمی‌شوند و زنده می‌مانند، از کار خود پشیمان می‌شوند و خود را تخطئه می‌کنند. نهایت این است که افرادی که راضی به خودکشی می‌شوند، بسیار اندکند و قاطبه انسان‌ها هرگز چنین کاری نمی‌کنند.

به‌علاوه، خداوند مانع خودکشی نیست. اگر کسی بخواهد خودکشی کند، منع تکوینی ندارد و فقط منع تشریعی دارد؛ یعنی خداوند گفته خودکشی به زیان شماست و با خودکشی چیزی به‌دست نمی‌آورید؛ بلکه آنچه را هم که دارید، از دست می‌دهید. خودکشی مانند هر عملی عواقب و پی‌آمدهایی دارد. چطور اگر کسی خود را نابینا کند، تا آخر عمر از نعمت بینایی محروم می‌شود؟ خودکشی هم، پی‌آمدهای زیان‌باری دارد و خدای مهربان که بندگانش را دوست دارد، آنها را از افتادن در چنین چاهی برحذر داشته است.

گذشته از همه اینها، مگر خداوند که به ما هستی بخشیده، کار بدی کرده و جفایی در حق ما کرده که معترض باشیم؟ خداوند با خلقت ما، بزرگ‌ترین لطف را به ما کرده و بالاترین نعمت را که نعمت وجود و حیات است به ما بخشیده است. اگر کسی هدیه ارزش‌مندی به ما بدهد، ما در عوض به او اعتراض می‌کنیم یا از او تشکر می‌کنیم؟ هیچ هدیه‌ای در عالم، همچون هدیه وجود و حیات ارزش‌مند نیست. بنابراین ما از شکر چنین نعمتی عاجزیم.

ممکن است بگویید این درست است؛ ولی رنج‌هایی که ما در دنیا می‌بریم یا عذابی که در آخرت به‌جهت گناهان متحمل می‌شویم، زندگی را در کام ما تلخ می‌کند و در نیتجه نبودن ما بهتر از بودن ما خواهد بود. پاسخ این است که آنچه از طرف خدا به ما می‌رسد، شر نیست؛ بلکه سراسر خیر است. عذاب اخروی حاصل رفتارهای نادرست خود ماست. خداوند به ما عقل و اختیار داده و از طریق انبیاء علیهم‌السلام هدایت کرده که بتوانیم، به رستگاری و سعادت ابدی نائل شویم؛ اما اگر خودمان با دنباله‌روی از هوا و هوس راه شقاوت و بدبختی را دنبال می‌کنیم، باید خود را ملامت کنیم نه خدا را؛ همان‌طور که مجرمان را ملامت می‌کنیم؛ اما رنج‌های ناخواسته‌ای که در دنیا متحمل می‌شویم، در تحلیل نهایی و از نگاه توحیدی می‌توانند، در سعادت ابدی ما اثر مثبت و سازنده داشته باشند. این قانون عالم است که گنج، بی‌رنج به‌دست نمی‌آید. رنج گرچه نامطلوب است؛ اما اگر انسان بتواند رنجش را در مسیر رسیدن به گنج قرار دهد، آن رنج نیز نعمت خواهد بود.

● ۲. ما برای ادامه حیات خود ناچاریم، موجودات دیگری را از بین ببریم (مانند حشرات موذی مثل پشه و موش و مار) یا گوشت بسیاری از حیوانات را بخوریم. حتی گاهی مجبور می‌شویم، انسان‌هایی را بکشیم. آیا این امور با نظام احسن بودن عالم می‌سازد؟ چرا باید خدا جهانی بیافریند که در آن، این منازعات باشد و موجوداتی قربانی موجودات دیگر شوند؟ آیا این امر با عدالت و حکمت الهی می‌سازد؟ حوادث و ناگواری‌های دنیا و شروری که انسان با آنها درگیر است هم، با حکمت و عدالت سازگار نیست. با این وصف، چگونه می‌توان ادعا کرد، این عالم با این نارسایی‌ها مخلوق خدایی حکیم و عادل و مهربان و عالم است و نظام عالم، بهترین نظام یا نظام احسن است؟

پاسخ: خداوند عالم طبیعت را آفریده و طبیعت هم، برای خود قوانینی دارد. علوم در پی کشف قوانین طبیعت هستند. اگر اشکال این است که چرا خداوند طبیعت را آفریده است، پاسخ این است که اگر طبیعت آفریده نمی‌شد، ما انسان‌ها هم وجود نداشتیم و از موهبت هستی محروم بودیم. طبیعت زیبایی‌های بسیاری دارد که حیف بود، اگر آفریده نمی‌شد. اگر اشکال این است که چرا طبیعت به این‌صورت آفریده شده که در آن رنج و ظلم هست، پاسخ این است که این مقتضای قانون‌مندی طبیعت است. طبیعت با این عناصر و ویژگی‌ها محل رشد موجودات گوناگون خواهد بود که بینشان تنازع هم رخ می‌دهد. آتش همان‌طور که ما را گرم می‌کند و غذای ما را می‌پزد، گاهی هم، موجب آتش‌سوزی‌های زیان‌بار می‌شود. آب که مایه حیات است، گاهی هم باعث سیل می‌شود و انسان‌هایی را غرق می‌کند. اینها خواص ذاتی هستند. اگر انتظار داشته باشیم که مثلاً وقتی می‌خواهیم غذا بپزیم، آتش اثر کند؛ اما هرگز خانه‌ای نسوزد و آب هم همین‌طور هرجا که به‌سود ماست، اثر کند و هر جا که به ضرر ماست، بی‌اثر شود، لازمه این سخن این است که عالم با معجزه بچرخد؛ نه با قوانین طبیعت. خداوند بنا ندارد، طبیعت را با معجزه بچرخاند: «أبی الله ان یجری الامور الا باسبابها».

طبیعت با قوانینش می‌چرخد. اگر این قوانین ضروری و لایتخلف نبود و طبیعت با هرج و مرج یا با معجزه می‌چرخید، علم تجربی ممکن نبود و پیش‌بینی آینده امکان داشت؛ چراکه علم، کشف قوانین و ارتباطات ضروری طبیعت است. بنابراین، اینکه طبیعت باشد؛ اما این منازعات و شرور نباشد، سخنی ضد علمی است. هنگامی که علم نباشد، پیش‌بینی و پیشرفت هم نخواهد بود و انسان در حد سایر حیوانات متوقف خواهد شد.

تولد کودکان معلول و ناقص‌الخلقه هم براساس همین قوانین طبیعت است. عوامل مختلف طبیعی مثل تغذیه، وراثت، محیط و حوادث در زندگی انسان اثر می‌گذارند و موجب کمبودها، تلخی‌ها و رنج‌هایی می‌شوند. اگر قوانین طبیعت جاری باشد، این امور رخ می‌دهد؛ اما درباره موجوداتی که به‌دست انسان کشته می‌شوند، آن‌هم بر همین اساس است. پیدایش آنها لازمه قانون طبیعت بوده و اجتناب‌ناپذیر است. با طبیعت نمی‌توان براساس عواطف برخورد کرد. بله، پلنگ آهو را می‌خورد و ما از دیدن این‌گونه صحنه‌ها متأثر می‌شویم؛ اما این قانون این عالم است و در نظام کلی عالم، شر نیست. لازمه دخالت مستقیم خداوند در حوادث، نفی قوانین علی و معلولی طبیعت است. یا خدا نباید عالم قانون‌مندی را بیافریند و یا اگر آفرید، این امور در آن رخ می‌دهد.

پس باید دید آیا در نگاه کلی، آفرینش طبیعتِ قانون‌مند ترجیح دارد یا نیافریدنش. مسلم است که انسان با دانش محدودش، نمی‌تواند چنین محاسبه‌ای کند و نتیجه‌ای بگیرد؛ اما خدا که خالق عالم و محیط بر آن است، می‌داند رجحان با چیست و براساس علم خود، عمل می‌کند. اینکه افرادی این حقیقت را می‌فهمند یا نمی‌فهمند، اهمیتی ندارد. اما اگر به وجود خدا و علم و حکمت و خیرخواهی او ایمان داشته باشیم، درک این مطلب آسان خواهد بود.

بیاییم به‌جای دل‌سوزی برای سوسک و پشه و موش، برای انسان‌های مظلومی دل بسوزانیم که هر روز قربانی ستم و تجاوز و شکنجه و بی‌عدالتی ما انسان‌ها هستند. ما نمی‌توانیم قوانین طبیعت را برداریم و درست هم نیست، چنین کنیم؛ اما می‌توانیم از ظلمی که بشرِ مدعی عقل و علم و تمدن می‌کند، پیش‌گیری کنیم. بیشترین رنج بشر ناشی از رفتارهای اختیاری انسان‌هاست. در دوران ما آمریکا و اسرائیل منشأ بیشترین جنایات و قتل‌ها و ویرانی‌ها و نسل‌کشی‌ها هستند. بیاییم از این فاجعه‌ها متأثر شویم و برای پیش‌گیری از آنها کاری بکنیم؛ نه از مردن سوسک‌ها و پشه‌ها. این کارها با اختیار انسان‌ها صورت می‌گیرد و قابل اجتناب است و خدا هم، بشر را از آنها منع کرده است. بیاییم کمپینی جهانی بر ضد ظلم و تجاوز و اشغال و لشکرکشی راه بیندازیم و از جنایات بزرگ جهانی ممانعت و پیش‌گیری کنیم تا جهانی زیباتر داشته باشیم. به‌جای مشغول کردن ذهن به امور ناممکن، بیاییم کارهایی را که برای بهبود زندگی بشر ممکن است، انجام دهیم.

خلاصه آنکه اگر طبیعت قانون‌مند باشد که هست و اگر انسان مختار باشد که هست، شرور و ناگواری‌ها رخ خواهد داد. مخالفت با این امر لازمه‌اش این است که: اولاً طبیعت قانون نداشته باشد و ثانیاً انسان هم، اختیار نداشته باشد. وقتی اختیار نبود، مسئولیت و اخلاق و وظیفه هم معنا نخواهد داشت. همچنین علم هم معنا نخواهد داشت؛ چون علم برای تغییر است. وقتی اختیار نباشد، تغییری نمی‌توانیم ایجاد کنیم. از سوی دیگر، وقتی در طبیعت قانون نباشد، علم و تکنولوژی هم نخواهد بود. در نتیجه انسان از مواهب علم و اخلاق بی‌بهره شده و دیگر انسان نخواهد بود. طبق این تصویر، طبیعت تبدیل به توده‌ای از ماده بی‌نظم و قانون و انسان هم، حد اکثر حیوانی خواهد بود که جز چریدن و دریدن کاری از آن ساخته نخواهد بود.

فرض و جایگزین متصور دیگر در این حالت این است که همه مواهب باشد؛ اما شر نباشد و انسان هم، مرتکب ظلم نشود. این هم تکرار همان سخن است و همان لوازم را دارد. شر نباشد؛ یعنی قانون نباشد؛ چون اگر قانون باشد، آتش می‌سوزاند. برای آتش سوزاندن هیزم خشک، سوزاندن یک خانه و یا یک انسان فرقی نمی‌کند. انسان مرتکب ظلم نشود، بسیار عالی است و آرزوی ماست؛ اما آیا اختیار داشته باشد و مرتکب ظلم نشود، یا اختیار نداشته باشد؟ اگر اختیار داشته باشد، امکان ظلم خواهد داشت و اگر نداشته باشد، انسان نخواهد بود و تکاملی نخواهد داشت. فرض دیگر این است که خدا همه نیازهای انسان را به‌صورت معجزه‌آسایی فراهم کند؛ به‌طوری که انسان برای تحصیلش نیازی به کار و افتادن در سختی‌ها و تضادها و درگیر شدن با ناگواری‌ها و شرور نداشته باشد. درآن‌صورت دنیا تنبل‌خانه‌ای مانند مرغ‌داری یا گاوداری صنعتی خواهد بود.

حال آیا در این‌صورت تکامل، خوب، بد و ارزش‌های اخلاقی‌ای مثل صبر و استقامت و کار و کوشش و ایثار و بخشش و جوان‌مردی معنا خواهد داشت؟ نظام احسن همین است که هست. در این عالم سختی‌ها و دشواری‌ها و ظلم‌ها و هوا و هوس‌ها حاکم است و کمال آدمی به این است که از میان این دود و آتش، با صبر و استقامت و بصیرت و مجاهده عبور کند و خود را به سرچشمه سعادت برساند. عالم میدان مسابقه برای رسیدن به کمال است. کسی که از وضع موجود راضی نیست، باید در این مسابقه سریع‌تر بدود تا گوی سبقت را از دیگران برباید و این همان چیزی است که خداوند به آن دستور می‌دهد: (فاسْتَبِقُواْ الخَیْرَاتِ)؛ در میدان مسابقه برای خوبی‌ها و نیکی‌ها، بکوشید و از یکدیگر سبقت بگیرید. مؤمنان کسانی هستند که در خوبی‌ها از یکدیگر سبقت می‌گیرند: ﴿أُوْلَئِکَ یسَارِعُونَ فِی الْخَیرَاتِ﴾؛ به‌راستی که نظام احسن همین است و بهتر از این نمی‌توان تصویر کرد.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد

به‌راستی جهان زیباست و طبیعت دل‌ربا است. ما انسان‌های تربیت‌نشده هستیم که با رفتارهای نادرست‌مان جهان زیبا را زشت می‌کنیم. پس به‌جای اینکه به خلقت اعتراض کنیم و طبیعت و خالق طبیعت را متهم کنیم، بیاییم آن‌گونه که خالق ما برای ما طراحی کرده، خود را تربیت کنیم.

جهان چون خد و خال و چشم ابروست
که هر چیزی به‌جای خویش نیکوست

● ۳. با این توضیحات معلوم می‌شود که در خلقت، بحث مشورت خدا با ما قابل طرح نیست، اما روح همان پرسش قبلی را به‌صورت دیگری می‌توان مطرح کرد و آن این است که خداوند به علم ازلی خود می‌دانست که بسیاری از ما انسان‌ها به‌جهت شکست‌ها و ناکامی‌ها و دشواری‌ها در زندگی از تولد و حیات و سرنوشت خود ناراضی خواهیم بود. همین‌طور کسانی که سرنوشت نهایی‌شان جهنم و عذاب است، هرگز از حیاتشان راضی نیستند؛ چنان‌که جهنمیان به‌تعبیر قرآن می‌گویند: ﴿وَیقُولُ الْکافِرُ یا لَیتَنِی کُنْتُ تُراباً﴾؛ ای کاش! خاک بودم و [انسان نبودم]. خدا به این موضوع، قبل از خلقت ما علم داشت. با این حال، چرا ما را آفرید؟

پاسخ: درست است که کسانی از نتیجه زندگی خود راضی نیستند. اتفاقاً خداوند دین را برای اصلاح همین موضوع ارسال کرده است. دین آمده است تا به ما آموزش دهد، تنها چیزی که ما باید از آن ناراضی و پشیمان باشیم و از عواقب آن بیمناک، اعمال اختیاری خودمان است. تنها چیزی که در نهایت به ما آسیب می‌رساند، اعمال سوء اختیاری ماست. هیچ چیز دیگری در این عالم نمی‌تواند، مانع سعادت و خوشبختی ما شود. بسیاری از رویدادها ممکن است، باعث درد و رنج ما بشود؛ اما درد و رنج محدود دنیا هرگز به‌معنای نگون‌بختی و خسران نیست؛ چنان‌که موفقیت‌ها و خوشی‌های دنیا به‌معنای خوشبختی و سعادت نیست.

پس تلخی‌های دنیا به‌معنای تیره‌بختی نیست. براساس تفکر دینی، اگر انسان به وظیفه خود عمل کند، با وجود دشواری‌های دنیا می‌تواند سعادتمند باشد. زندگی دنیا بسیار کوتاه و گذراست و دنیا با تلخی‌ها و خوشی‌هایش سریع‌تر از آنچه ممکن است فکر کنیم، پایان می‌یابد. در تفکر دینی، انسان حیات ابدی دارد و بدبختی و خوشبختی و شکست و موفقیت، تنها براساس غم و شادی‌های زودگذر دنیوی محاسبه نمی‌شود. پس اینکه کسی ممکن است، به‌خاطر تلخی‌های زندگی‌اش از حیاتش ناراضی باشد، ریشه‌اش عدم توجه به حیات ابدی است. اگر به حیات ابدی‌اش توجه داشته باشد، با وجود تلخی‌های دنیا می‌تواند به سعادت برسد و بالاترین درجه رضایت را کسب کند؛ اما کسی که به‌خاطر کفر و عصیان مبتلا به عذاب اخروی می‌شود و از این وضع ناراضی است، منشأ این عدم رضایت و مسئول آن خدا نیست؛ بلکه خود فرد به‌جهت عصیان و اعمال اختیاری‌اش، منشأ این عدم رضایت است و خود در قبال آن مسئول است، نه خدا.

پرسش مطرح‌شده این است که شخص می‌گوید: من به این زندگی با این نتیجه راضی نیستم و چرا خدا با وجود آگاهی از این عدم رضایت مرا آفرید؟ پاسخ این است که ـ چنان‌که گفتیم ـ اولاً منشأ این عدم رضایت، فعل شما است؛ نه فعل خدا. ثانیاً تصمیم‌گیرنده در امر آفرینش خداست و شما و رضایت شما، نقشی در آن ندارد. خدا مالک هستی و مالک شماست. سؤال‌کننده خدا را مانند انسان دیگری فرض کرده است که با ما در شرایط برابر و مساوی است و مجاز نیست، کاری را که مورد رضایت ما نیست، انجام دهد. نسبت خدا با ما مانند نسبت دیگر انسان‌ها با ما نیست. ما و خدا در موضعی یکسان و برابر نیستیم. خدا مالک ماست و ما ملک او هستیم و حیات و مرگ و رزق ما به‌دست اوست. او مالک و صاحب اختیار ماست. او تابع ارزش‌های ما نیست. خدا پیرو نظام لیبرال دموکراسی نیست و در رفتارش با انسان‌ها، تابع تصمیم‌های پارلمان‌های کشورها نیست. او مالک مطلق هستی است. اوست که تصمیم می‌گیرد، چه چیزی و چه کسی را بیافریند. این سخن به این معنا نیست که العیاذ بالله خدا مستبد است و با ما مانند مستبدان عالم و از روی هوا و هوس رفتار می‌کند. خیر، خداوند مبرا از این توهمات است. او حکیم و عادل و مهربان است و همه کارهایش از روی حکمت و رحمت است؛ گرچه ممکن است، ما به‌دلیل محدودیت معرفت‌مان، حکمت همه افعال خداوند را ندانیم؛ چنان‌که خود در پاسخ به پرسش فرشتگان گفت: ﴿إِنّی أَعلَمُ ما لا تَعلَمونَ﴾؛ من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

● ۴. سؤال دیگر این است که چرا خدا بدون رضایت ما، ما را مکلف به تکلیف کرد و برای گناه، جهنم قرار داد؟

پاسخ: معنای این سؤال این است که خدا چرا ما را انسان آفرید؛ چون اگر تکلیف نداشته باشیم، فرقی بین ما و حیوانات نخواهد بود. انسان در قبال اعمالش مسئول است. آیا از اینکه انسان آفریده شده‌ایم، باید ناراحت باشیم و بگوییم کاش حیوان بودیم؟ انسان اگر تکلیف و وظیفه نداشته باشد، مانند حیوان خواهد بود. اگر تکلیف باشد، پاداش و کیفر هم خواهد بود؛ چون در غیر این‌صورت، بین انسان وظیفه‌شناس و انسان غیرمسئول و بین عادل و ستمگر فرقی نخواهد بود.

نکته مهم در اینجا توجه به ماهیت پاداش و کیفر اخروی است. پاداش و کیفر اخروی از قبیل پاداش و کیفرهای دنیا صرف قرارداد نیست؛ بلکه امری تکوینی است. پاداش و کیفر نتیجه طبیعی و تکوینی عمل است؛ مانند بسیاری از کارهای دنیا (مثل ورزش و تغذیه). اگر کسی ورزش کند و تغذیه سالم داشته باشد، پاداشش سلامتی است. اگر کسی ورزش نکند و تغذیه ناسالم داشته باشد، مجازاتش بیماری است. اینها آثار تکوینی هستند، نه اینکه خداوند صرفاً از روی احساسات پاداش و کیفر دهد. ما با اعمال‌مان، شخصیت خود را متناسب با بهشت یا متناسب با جهنم می‌سازیم. پس کسی که جهنمی می‌شود، باید خود را ملامت کند؛ چون خودش چنین سرنوشتی را برای خویش رقم زده است. در نظر بگیریم، کسی را که جمعی را به باغی برده که پر از میوه‌های مفید و لذیذ است و آنها را دعوت به استفاده از آن میوه‌ها می‌کند. در ضمن تذکر می‌دهد که برخی از میوه‌ها ناسالم و مضر هستند و از آنها میل نکنید؛ چون باعث بیماری و ناراحتی شما خواهند شد. حال اگر کسی با وجود این تذکرات و نصب تابلوهای منع‌کننده، از میوه‌های ناسالم بخورد و بیمار شود، عقلاً چه کسی را سرزنش می‌کنند؟ صاحب باغ را که این مهمانی را ترتیب داده، یا خود افرادی که از میوه‌های ممنوعه استفاده کرده‌اند؟

آری، این پرسش‌ها مطرح است و همیشه بوده و پاسخ به آنها هم همیشه آسان نیست. فهم این‌گونه حقایق نیازمند تدبر و تفکر و بصیرت است و به‌علاوه، تهذیب نفس و مراقبه هم لازم است. رسیدن به مقام یقین و تسلیم و رضا آسان نیست و نصیب هر کسی نمی‌شود. از همین‌رو همواره در دعاها این نعمت‌ها را از خدا می‌خواهیم: «وَاجْعَلِ الْیَقِینَ فِی قَلْبِی وَارْزُقْنی الْیقینَ وَاجْعَلْ یَقِینِی أَفْضَلَ الْیَقِینِ، اللهم أرزقنی نفساً مطمئنة توقن بوعدک وتسلم لأمرک وترضی بقضائک...».

● ۵. اینکه گروهی شرور را از امور عدمی می‌دانند، قابل پذیرش نیست. به‌علاوه، کسی که شری از او سر می‌زند (مانند شمر)، تحت تدبیر و تأثیر خداست و مظهر اسمی از اسمای الهی است. حال چگونه می‌توان خدا را از مشارکت در افعال شر تبرئه کرد؟

پاسخ: شر را به موجودی می‌توان نسبت داد که اولاً از آگاهی و اختیار برخوردار باشد و ثانیاً در او هوای نفس یا میل به شر وجود داشته باشد؛ یعنی کامل مطلق نباشد. بنابراین از خداوند شر تحقق پیدا نمی‌کند؛ چون کمال و خیر مطلق است و هوای نفس و گرایش به شر ندارد. به موجوداتی که در حد انسان از عقل و اختیار برخوردار نیستند (مانند جمادات و حیوانات) نیز، نمی‌توان شر را نسبت داد؛ چون فرض این است که عقل و اختیاری که مسئولیت‌آفرین باشد، ندارند. صدور شر از موجود مختاری مثل انسان، ممکن است که هم از عقل و اختیار برخوردار است و هم از هوای نفس. بنابراین فاعل شر در اعمال انسان، خود انسان است. شمر و یا هر شرور و جانی دیگری، هر کاری که انجام می‌دهد، البته مستقل نیست. علم و قدرت آن را خدا به او داده است و مظهر همه صفاتی است که در آن عمل دخیل‌اند؛ اما چون علم و اختیار و هوای نفس دارد، شر بودن عملش منتسب به خود اوست؛ نه خدا. شر، معلول سوء اختیار بنده است که منجر به محرومیت از رحمت خاص الهی می‌شود. آنچه مهم‌تر از بحث کردن دربارهٔ شرّ است، این است که بکوشیم، از شرّ اجتناب کنیم و از آن به خداوند پناه بریم: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ* مَلِکِ النَّاسِ. إِلَهِ النَّاسِ* مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ* الَّذِی یوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ* مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾.